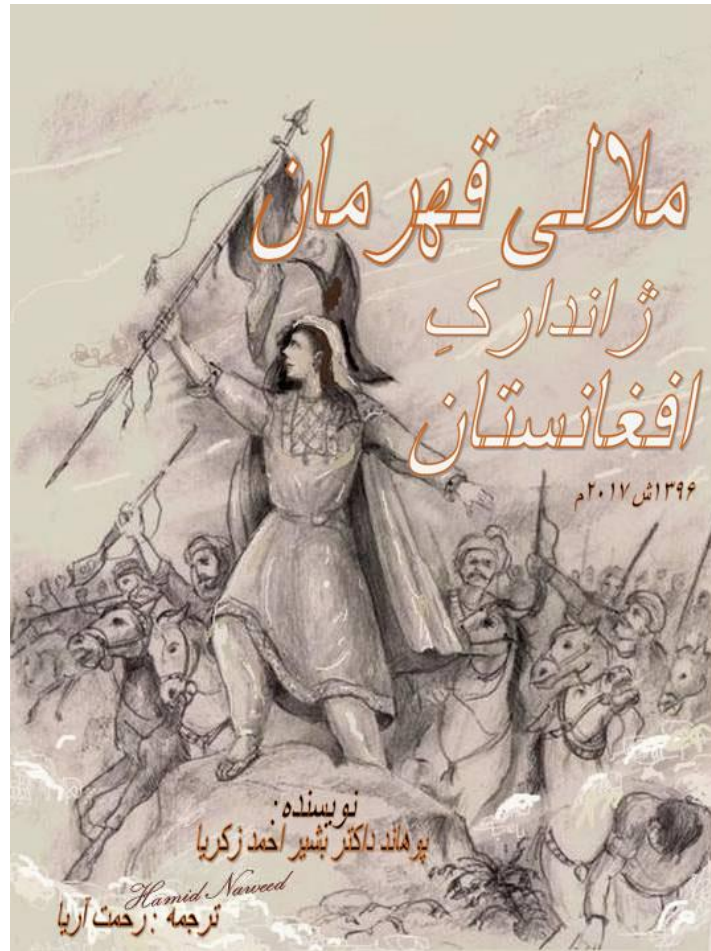




۲۰۱۷/۱۲/۲۹



داکتر بشیر احمد زکریا



ملالی قهرمان ژان دارک افغانستان

ناول تاریخی معرکه میوند

نویسنده : پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه : رحمت آریا

سپتمبر ۲۰۱۷

پیشگفتار

واپسین سالهای قرن نوزدهم بود که از فیلادلفیا به طرف پاریس، لندن، برلین، سنت پیترزبورگ، تاشکند، هرات، کابل، کراچی، کلکته، سنگاپور، هانگ کانگ و توکیو سفر کردم و بعد به مأمم فیلادلفیا برگشتم.

این سفر بمن که طبیب جوانی از پنسلوانیا بودم تصویر واقعی از تاریخ و فرهنگ کشور های یاد شده را مساعد ساخت و توانستم از پایتخت ها و شهر های بزرگ آن دیدن نمایم. جهان در آستانه مدخل به قرن بیستم قرار داشت و ملت های این سرزمینها از وسط گرداب آشوب های اجتماعی شان عبور میکردند؛ امواج این آشوبها چنان انقلابها و تغییرات بزرگ فرهنگی را به میان آورده بود که مثال آنرا بشریت تا این دم از شرق تا به غرب نه دیده بود.

من در باورهای اجتماعی، اشتیاق و علایق همه نژاد ها، ملتها و تمدنهای جهان احساس تلاش و مبارزه برای آزادی بیشتر، تلاش برای بهبود زندگی بهتر و دفاع از عقیده و هستی را به چشم سر دیده و لمس کرده ام. مهمتر از همه اینکه آنها برای بهبود زندگی خانواده های خویش سعی و مبارزه میکردند.

زمان اثرات عمیق عصر خرد و انقلاب صنعتی را بالای ساختار سیاسی- اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ملتها و مردم به نمایش می گذاشت.

من یک طبیب امریکائی بودم، اگر در یک دستم اعلامیه استقلال امریکا، در دست دیگرم قانون اساسی آن بود، ولی در گردنم سنتسکوپ یا آله معاینه داکتری بود و مقید و مکلف به تعمیل سوگند مسلکی طبایتم بودم تا به زنان و مردان و اطفال، بدون در نظر داشت نژاد، جنسیت و موقف اجتماعی - اقتصادی آنان خدمت نمایم. حتی قبل از اینکه سوگند خدمت در طبابت را بجا آرم طی دوازده سال دوره مکتب خویش هر صبح تعهد وفاداری خود را نسبت به میهنم تکرار میکردم.

میخواستم باور و اعتقاد را نسبت به امریکا به گوش هر فرد کره زمین برسانم یعنی «حکوماتی باید میان انسان ها بر پا شوند که سرچشمه اختیارات بحق خود را از رضائیت حکومت شوندگان کسب کنند، جمهوریت مبتنی بر دیموکراسی، یک ملت کاملاً متحد و متشکل از اجزای مختلف ولی انفکاک ناپذیری که بر اصول آزادی، مساوات، عدالت و انسانیت بنا یافته است.» چنین بودم دنیای رویا هایم برای بنی نوع بشر.

بعد از سفر دنیا، درست مانند پدرم با احساس تقدیر و شکران عمیق نسبت به اعلامیه استقلال و قانون اساسی منحصر به فرد امریکا بوطن بازگشت کردم. این یک امر عادیست که بعضاً ما به همه چیز های خوب و مزایای

نایاب حیات بطور سطحی می نگریم. متأسفانه تا زمانیکه کدام بحران ملی ما را از خواب راحت بیدار نسازد تا آنوقت به ارزش واقعی هدایا و مزایای پی نمی بریم که جهان به آن غبطه میخورد.

من این ناول تاریخی را بر مبنای تجارب و حقایق دریافته خویش نوشته ام تا آنرا نه تنها در اختیار نسل های نوین و شجاع این سرزمین آزاد «امریکا - م» بلکه در دسترس نسلهای موجود و آینده تمام اجتماعات بشری و ملتها قرار بدهم. ما هرگز و نباید نعمت مساوات و کرامت بشری را که خالق متعال (ج) بما ارزانی فرموده فراموش نمائیم، چیزیکه در اعلامیه استقلال و قانون اساسی امریکا قانوناً مسجل شده است. هر امریکایی که مفردات این اعلامیه های تغییر ناپذیر را نا دیده میگیرد باید در برابر ملت امریکا بمتابۀ شخصی ترک کننده دژ جمهوریت امریکا پنداشته شود، دژیکه اصول تهادباها و دیوار هایش خیلی عمیق و نفوذ ناپذیر اند. همه افراتیون راست و چپ که تلاش دخول به این دژ مستحکم را کنند باید و بصورت حتم ذریعۀ آرمانها های نیرومند جهان گرایی و دیموکراسی بشریت عقب زده شوند.

من و پدرم سعی کردیم تا این هدایای نهایت ثمین و گرانبهای امریکا را به چهار گوشۀ جهان برسانیم، هدف ما این نبود که گویا خواسته باشیم جهان را امریکائی بسازیم تا به وسیلۀ نیروی اقتصادی، سیاسی و نظامی آن اداره شود بلکه بمتابۀ جهان گرایان میخواستیم آنها نیز مانند ما حامل پر افتخار هدایای گرانبهای حیات و آزادی باشند که از جانب خالق متعال عطیه شده و دنبال سعادت خود را بگیرند. ما بمتابۀ امریکایان هرگز ادعای تغییر یا حاکمیت بالای جهان را نه کرده ایم. بدیهیست که همه امپراتوریهها محکوم به انهدام اند ولی آفتاب امپراتوری آزادی و دیموکراسی امریکا هرگز افول نخواهد کرد و هرگز کم رنگ نخواهد شد و در درازنای تاریخ چون مشعل رفیع و تابان استوار باقی خواهد ماند. ما باورمند به اصول همین اعلامیه ها هستیم و پیام ما برای سائر ملت ها آزادی و رهایی زنان و مردان از اسارت و حقارت است. ما امریکایان که از مجموعه نژاد ها و ادیان مختلف جهان متشکل شده ایم بهتر از هر کس دیگر بر مضار و شرارت بردگی و ظلم ادیان کاملاً واقف هستیم.

به نظر من اجداد ما قانون اساسی ای را به این جهان به ارمغان آورده اند تا در بی غل و غش ترین و اصیل ترین نوع خود مظهر تلاش ابدی بشریت برای نیل به یک جامعه ی باورمند به عالیترین ارزشهای انسانی، فضیلت و خرد بخاطر سعادت و تحقق توانایی هایش باشد. سعی آنها محض برای خود و یا نسلهای آینده شان نه بل برای تمام بنی نوع بشریت بود که اساس آن نه بر رویای ایتوپییایی یا مدینه خیالی فاضله بل بروی این حقیقت انکار ناپذیر استوار بود که ساختار ملت ما در سابق و متزایدأ در حال چنان شکل یافته که در تشکل آن همه اقوام، نژاد ها و ادیان جهان موجود اند و به یک کتله کوچک و نماینده از جهان بزرگ بشریت می ماند. چنانچه یکی از رهبران بزرگ ما گفته اند :

«... قانون اساسی ایالات متحده امریکا وسیلۀ پر جذبه و الهام بخشیدست که بر مبنای آن ما در امتداد تاریخ در حرکتیم. این قانون از ژرفای انگیزه هستی ما چنان نشئت کرده که ما درین کره خاکی با زندگانی آزاد خود در خدمت خالق خود هستیم. این زندگی آزاد در ما چنان سائقه و الامنش و توانایی های متعالی را منتشر میسازد که بر اساس آن این هدایای ذیقیمت را بخاطر مقاصد عالی و حاصلخیز بکار می بندیم و اینکه ما آنرا نه تنها برای خود و اعقاب خود بل برای همه بشریت پا بر جا خواهیم داشت.»

قسمت اول

بخش اول:

پدرم براین فیتز جیرلد^۱ از افغانستان برگشت و به تاریخ ۲۴ اگست سال ۱۸۴۱م در فیلادلفیا در شور شیبور و شور و هلهله مورد استقبال قرار گرفت. برایش خوش آمدید پر هنگامه و گرم گفته شد و تبلیغ شایسته برایش صورت گرفت. روزنامه گزیتی^۲ امریکا نوشت: «این هموطن گرانقدر ما در واقع بنام "شهزاده غور" نیز یاد شده است. به افتخار گفته می توانیم که "ما از زمان فتوحات الکسندر به بعد به این سفر در مجموع، بیک سفر منحصر به فرد می نگریم. معهذاً با در نظر داشت این استثنای بارز که هیچ رهبر عیسوی اروپایی تبار تا کنون نه توانسته است تحت شرایطی که مختص به مشخصات سفر این جنرال باشد اینقدر به عمق آسیای میانه نفوذ نه کرده است ولی ما نماد پیروزی افتخار عصر کهن را تنها بایسته قهرمان مقدونی میدانیم. این جنرال امریکایی با دنبال نمودن قدم به قدم راه طی شده الکسندر چنان راهی را با دلیری طی نمود که با گردنه سیمپلون^۳ همسری دارد. با پشتکار، انرژی و نبوغ نظامی ایکه بوسیله هموطن گرامی ما نشان داده شده ما نیز خود را همپیوند با نامهای قهرمانانی محسوب می نمایم که با تسخیر کوه های سر به فلک کشیده صاحب شهرت شده اند. به این سفر میتوان بمتابه تلاشهای پیشگامی نگاه کرد که موجودیت عملی یک معبر نظامی بین کابل و بلخ یا باکترای باستان را ثابت میسازد.»

به زودی جراید در مورد خاطرات پدرم نوشت که «اقامت مؤقت هجده ساله جنرال در میان اجتماعات مسلمان و بی دین^۴ شرق به وی امکانات متفاوت ساخت و معرفت فوری با دین، قوانین، سلوک و رسوم شرقی را مساعد ساخت، با اطمینان کامل بر استعداد های چندین جانبه هموطن ما میتوانیم بگوئیم که توانایی های وی در مشاهدات و شیوه تحقیقات و مطالعات پر محتوی شان نه تنها اینکه دلچسپ و رهنمود دهنده اند بلکه در مقایسه با مطالعه عادی، کمتر از تجسس فلسفی نیستند.»

پدرم بعد از بازگشت به زادگاهش در نیولین چستر کونتی^۵ به همکاری عمه مجردم قادر به چاپ کتاب خود در فیلادلفیا بنام (خاطرات هندوستان و افغانستان: نگرشی بر حالت بحرانی و دورنمای آینده این کشور ها^۶) شد.

^۱ - Brian Fitzgerald

^۲ - Gazette

^۳ - Simplon Pass

^۴ - Pagan

^۵ - Newlin, Chester County

^۶ - A Memoir of India and Afghanistan – With Observations upon the critical state and future prospects of those countries

وی درین کتاب آزادانه عصبانیت و «افسوس عمیق» خود را پیرامون کشتار در افغانستان بیان کرده و توجیه لازم را برای «قهر خدایی برای عدالت کیفری» می یابد. پدرم بخاطر (...همدردی سراسری با افغانها) مورد انتقاد قرار گرفت. وی جنگ اول انگلیس - افغان را که خود در آن شرکت کرده بود چنین خلاصه می کند: (یک شاه از قدرت برانداخته شد و تاج شاهی را بر سر دیگری گذاشتند؛ یک سلطنت برنده، دیگری بازنده و دوباره برنده شد،) و بعد می نویسد، (کشمکش ها و جنگهای داخلی افغانها را در حالت درهمی و برهمی و آشوب نگهداشت؛ خزاین تخلیه شدند، خونریزی سیلاب وار بر پا شد و سرانجام، همه چیز با قتل عام متجاوزین به پایان رسید.) شیفتگان انگلیس و برتانویها مجموع فصل های این کتاب را چنین خلاصه کرده اند: (طعن و لعن، در مجموع نکوهش و محکوم سازی شدید امپریالیزم برتانوی و بصورت مشخص سیاست ناکام انگلیس در برابر افغانها.)

« این خاطرات که خشم یک‌عده را علیه خود برانگیخت با گذشت زمان منجر به توقف مسیر ادبی این جنرال امریکائی شد». کار عمده ادبی او که شارح زندگی نویسنده است حاوی سه جلد در ۹۶۸ صفحه است و چنان زندانی شده که حتی یک صفحه این سه جلد نه توانست روشنایی روز را ببیند زیرا نویسنده امپریالیزم برتانوی («امپراتوری پندار»^۷) را با آن شدت نکوهش و محکوم نموده بود که دیگر لبه تیغ انتقادش، بالای جانش گشته بود.) تأریخنویس شهیر انگلیس چارلس گری^۸ بعد ها نوشت که «دروغهای عمدی ای که در کتاب چاپ شده نهفته است در مطبوعات انگلیس بطور شایسته افشاء گردید و داکتر را چنان بی اعتماد ساخت که شانس های چاپ بعدی کتاب اش را در نطفه خنثی نمود.»

افغانستان عشق راستین پدرم بود، و تا آخرین رمق حیات در قلبش جاویدان ماند. بعد از اینکه به وطن برگشت یکی از دوستان شخصی اش گفت « او در بین مردم خود مثل بیگانه ها میزیست».

وی دو بار بخاطر بازگشت مجدد به افغانستان به مثابه نماینده ایالات متحده امریکا سعی جدی نمود. در سالهای ۱۸۵۰م زمانیکه جنوب غرب «امریکا - م» تسخیر شد اعضای کانگرس و کار آفرینان امریکائی استفاده از شتر ها را بمثابه مناسب ترین حیوانات باربری در انتقالات وسایل لوژیستیکی نظامی مد نظر گرفتند. با شنیدن این خبر، پدرم که حکومت در این مورد علاقمندی دارد، فوراً یک سند مفصل با تحقیق و تجربه دست اول خود تهیه کرد. این سند « انتقال شتر ها» نام داشت و در این مورد تحقیق بی مثالی بود که تا آن دم مثال دیگری نداشت.

^۷ - Empire of Opinion

^۸ - Charles Grey

وزیر دفاع دوره ریاست جمهوری، رئیس جمهور فرانکلن پیرس^۹، این موضوع را با سرعت زاید الوصفی زیر دست گرفت و قادر به ایجاد «کمپنی شتر امریکایی»^{۱۰} شد تا امر وارد کردن شتر ها را از آسیا و افریقا بخاطر مقاصد ترانسپورتی و پشم شتر به امریکا روی دست گیرد.

متأسفانه پیشنهاد پدرم را یکطرفه گذاشتند و یک مهاجر ترکی بنام حاجی علی از سمیرنا^{۱۱} برگزیده شد تا شتر ها از را اناتولیه^{۱۲} ترکیه و شمال افریقا که در مقایسه با افغانستان ارزان تمام می شد وارد نماید. حاجی تحت نام مربی بوسیله قطعه شتران اردوی امریکا^{۱۳} استخدام شد و بعد ها با گذشت زمان کابوای های جنوب غرب او را به لقب «های جولی»^{۱۴} یاد کردند. شک نیست که پدرم از این بابت نومید شد ولی یک نظر عالی دیگری نیز در سر داشت. از اینکه اوشان انواع مختلف انگور با کیفیت عالی را در افغانستان دیده و خوش داشت، به این عقیده بود که آوردن انگور از افغانستان در تناسب با آوردن شتر هم آبرومندانه، هم منفعت زا، اقتصادی و هم خیلی مهم است. ایشان حدود دوسال دیگر در همین رابطه بالای یک رساله تحقیقی کار کردند که «پیرامون میوه های کابل و اطراف آن، با نگاهی بر ترویج تاک های انگور از آن ناحیه به اقلیم مرکزی ایالات متحده» نام داشت. سروی پدرم در باره متجاوز از چهل نوع انگور برنگهای سرخ، سبز، زرد- گلابی، و چشایی شیرین، خیلی شیرین و ترش، انگور بی دانه، و انگور نازک پوست بود که به مشکل زیر دندان احساس میشود و آب میشود. وی زیبایی های افغانستان را با ذکر کلماتی چون «دره های بی شمار حاصلخیز، غنی از ذخایر خاک بارور، احساس کامروایی کامل در همنوایی با چهجه پرنندگان که مثلش در هیچ جای دیگر کره زمین نیست» بیاد آورده بود. وی به این باور بود که اگر تاک های انگور افغانستان، که میتواند با تاکهای فرانسوی رقابت کند غرس شوند شاید صنعتی را بوجود بیاورد که متجاوز از دوران هجوم بر معادن طلای کالیفورنیا در سال ۱۸۴۸م گردد. وی به این تصور بود که او در این سفر میتواند پیشگام طبیعی باشد زیرا دوست نزدیکش امیر دوست «محمد خان» قبلاً قدرتتش را در افغانستان مستحکم و یکپارچه ساخته بود. همین آخرین امید پدرم برای رفتن بسوی افغانستان بود. از شانس بد پدرم، زمانیکه رساله «پیرامون میوه جات کابل» او در بهار سال ۱۸۶۲م به کانگرس رسید، جنگ داخلی قبلاً آغاز شده بود. پدرم که مبارز نستوه بر ضد بردگی بود به صفوف قشون اتحادیه^{۱۵} پیوست.

^۹ - President Franklin Pierce

^{۱۰} - American Camel Company

^{۱۱} - Smyrna

^{۱۲} - Asia Minor

^{۱۳} - U.S. Army Camel Corps

^{۱۴} - Hi Jolly

^{۱۵} - Union army